

فهرست

۱	مقدمه مترجم
۱	روح زیبا
۱	فاجعه جنگ
۲	مکتب فروید
۶	امر شگفت و سوررئال
۸	اتفاقات حیرت‌انگیز
۸	ذهنیت و عینیت
۱۲	عکسبرداری از ذهن و زندگی
۱۵	رمان یا شرح حال؟
۱۶	عشق و شعر و آزادی
۱۸	کی هستیم من؟
۲۱	نادیا
۲۵	آخرین زن
۲۷	سالشمار زندگی آندره برتون
۳۱	نادیا
۱۷۷	توضیحات مترجم

مقدمه مترجم

روح زیبا

پیدایش مکتب سوررئالیسم عمدتاً نتیجهٔ دو اتفاق مهم در اوایل قرن بیستم بود: جنگ جهانی اول و فرویدیسم. بدیهی است که این دو اتفاق از دو ماهیت کاملاً مختلفی بودند، اما وجه اشتراک جالبی با هم داشتند. هر دو فی الواقع چیزی را تضعیف کردند که قرن‌ها بود که در عرصهٔ تاریخ و فرهنگ تقریباً حاکمیت مطلق داشت: عقل.

فاجعهٔ جنگ

تمدنی که بشر در طول چندین قرن و به کمک عقل و منطق به وجود آورده بود، بعد از جنگ جهانی اول بشدت از اعتبار خود ساقط شد. نسل بعد از جنگ اعتماد خودش به آن تمدن را از دست داد. چون آن تمدن و ارزشهایش نتوانسته بود از فاجعه جلوگیری کند. حتی خود آن تمدن بود که به کمک بعضی از ابزارهایش، مثل علم و تکنولوژی، امکانات لازم برای فاجعه را تهیه کرد. روشنفکران آن نسل، و مخصوصاً جوانانش، ابتدا همه چیز آن تمدن را نفی کردند و به تمسخر گرفتند. حتی هنرش را، شعرش را، ادبیاتش را. حتی اینها را بیشتر به تمسخر گرفتند. چون قبلاً اعتقاد بر این بود که اینها روح انسان را تلطیف می‌کنند و نمی‌گذارند او وحشیگری کند.

اما چند سالی که گذشت، آن نفی مطلق و تمسخر بی‌رحم کم‌کم از حدت و شدت افتاد و عده‌ای از هنرمندان و شاعران در صدد برآمدند تا زندگی را تغییر دهند. این بود که دادائیسم بعد از جنگ کم‌کم کنار رفت و

سوررئالیسم جای آن را گرفت. برتون و یاران اولیه او از ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۱ با گروه دادا و رهبر آن تریستان تزارا بودند. از ۱۹۲۱ بود که راه خود را جدا کردند.

اما این تغییر زندگی چه بود که سوررئالیسم تبلیغش می‌کرد؟ حقیقت این است که در نهایت یک نوع وارستگی بود. رهایی از همه قیدوبندهایی که در طول تاریخ برای بشر به وجود آمده بود و رسیدن به جایی که فکر بتواند با آزادی مطلق و بدون هیچ سانسور اجتماعی و ذهنی عمل کند. بدین ترتیب خودبه‌خود تعهد جدیدی به وجود می‌آمد و صورت دیگری از زندگی آشکار می‌شد؛ ارزشهای دیگری به وجود می‌آمد؛ زیبایی دیگری خودش را نشان می‌داد.

در سال ۱۹۲۷، برتون و یارانش مدتی به حزب کمونیست پیوستند. اما نه اینکه جهان‌بینی و ارزشهای کمونیستی را هم پذیرفته باشند. آنچنان که برتون می‌گوید، او این مکتب را فقط در آن حد قبول داشت که کار را بین «همه» تقسیم می‌کرد. کار در مکتب کمونیسم حالت تقدس دارد. اما برتون هیچ تقدس و یا ارزشی برای کار قائل نبود. بلکه آن را فقط یک نوع جبر می‌دانست که تکلیفهای منحوس زندگی به آدم تحمیل می‌کند. حقیقت این است که فقط با ابزار «زیبایی» بود که برتون می‌خواست زندگی را عوض کند. سلاح او برای مبارزه با نکتهای زندگی و عوض کردن آن فقط شعر و طنز و دیگر صورتهای هنر بود. هرچه بود، برتون موفق شد زیبایی خاصی را خلق کند و مکتبی برای این زیبایی به وجود آورد که بسیار تأثیرگذار شد.

مکتب فروید

اما در کنار آن عامل اجتماعی، یا فاجعه جنگ، نظریات فروید هم در پیدایش سوررئالیسم نقش مهمی بازی کرد. حقیقت این است که در

دهه‌های اول قرن بیستم نظریات فروید واقعاً دنیای هنر و ادبیات را تحت تأثیر خود قرار داده بود. برتون علاوه بر شناخت عمیقش از مکتب فروید، چون در رشته طب تحصیل کرده بود، اعتقاد و علاقه شدیدی هم به دنیای ناخودآگاه و مکانیزمهای آن داشت. می‌توان گفت که همه کوششهای برتون در دنیای شعر و هنر در واقع عینیت بخشیدن به دنیای ناخودآگاه است، آنچنان که فروید مکانیزمهای آن را شرح داده بود.

نظریات فروید در واقع عقل را از حاکمیت مطلق ساقط کرد. مرکز عقل در بخش خودآگاه ذهن است و نظریات فروید می‌گفت که ضمیر خودآگاه فقط بخش کوچکی از ذهن است و قسمت اعظم آن از ضمیر ناخودآگاه تشکیل می‌شود، که عقل در آنجا هیچ محلی از اعراب ندارد. حقیقتاً بدون آگاهی کافی درباره ضمیر ناخودآگاه، مخصوصاً آنچنان که فروید آن را تشریح کرد، شناخت دقیق سوررئالیسم ممکن نخواهد بود.

آنچه در ذهن اتفاق می‌افتد دو حالت دارد، یا ما اراده می‌کنیم و آنها اتفاق می‌افتند یا اراده و خواست ما هیچ تأثیری روی آنها ندارد و آنها خودبه‌خود اتفاق می‌افتند. مثلاً وقتی خاطره‌ای را به ذهنان احضار می‌کنیم و آن خاطره بلافاصله در ذهن ما شکل می‌گیرد یا شروع می‌کند به شکل گرفتن، این در قسمتی از ذهن اتفاق می‌افتد که آن را ضمیر خودآگاه می‌گویند. همین‌طور است وقتی می‌خواهیم درباره چیزی فکر کنیم یا مشکلی را حل کنیم یا جواب سؤالی را بدهیم. اما بعضی اتفاقات هم هست که وقتی اینها در ذهن حاضر می‌شوند اراده ما هیچ دخالتی در این امر ندارد. مثلاً وقتی خواب می‌بینیم، این خودبه‌خود اتفاق می‌افتد نه اینکه ما آن را خواسته باشیم و به کمک فکرمان آن را ایجاد کنیم. همین‌طور است وقتی که مثلاً چیزی می‌گوییم که نمی‌خواستیم آن را بگوییم و آن در واقع خودبه‌خود بر زبان ما جاری می‌شود. این مورد اخیر مخصوصاً در بعضی حالتها مثل مستی و هذیانها و غیره خیلی اتفاق

می‌افتد. همین‌طور است بعضی عادات‌های وسواسی که خودبه‌خود از آدم سر می‌زند و آدم نمی‌تواند جلو آنها را بگیرد. همه این جور پدیده‌ها در قسمتی از ذهن اتفاق می‌افتد که آن را ضمیر ناخودآگاه می‌گوییم. فریود ذهن را مرکب از سه قسمت می‌داند: آید، آگو، سوپراگو. در مراحل اولیه حیات فقط آید فعال است و آن دو قسمت دیگر هنوز پیدا نشده‌اند. به عبارت دیگر، شخصیت در این مراحل فقط از آید تشکیل شده است. جایگاه آید در عمیق‌ترین لایه‌های ضمیر ناخودآگاه است. یعنی اینکه انسان هیچ نوع آگاهی و کنترلی نسبت به عملکردهای آن ندارد. تنها اصلی هم که بر این بخش حاکم است «اصل لذت‌خواهی» است. آید فقط می‌خواهد که خواسته‌های غریزی‌اش را ارضا کند و هیچ نوع درد یا محرومیت را تاب نمی‌آورد. برای همین است که کودک به محض اینکه احساس کرد گرسنه است باید شیر بخورد و گرنه گریه را سر خواهد داد. اما کودک رفته‌رفته می‌فهمد که نمی‌شود همه خواسته‌هایش ارضا شود، یا لااقل فوراً ارضا شود. این است که کم‌کم یاد می‌گیرد تا بعضی از خواسته‌هایش را سرکوب کند و در این کار معمولاً از والدینش تقلید می‌کند. به این ترتیب است که قسمت کوچکی از آید استحاله پیدا می‌کند و سوپراگو به وجود می‌آید. سوپراگو در واقع نقش اخلاقی دارد و جایگاهش هم در همان قسمت ناخودآگاه ضمیر است. برای همین است که دست برداشتن از اعتقادات و اخلاقیاتی که در زمان کودکی شکل می‌گیرد معمولاً کار ناممکنی است. چون این جور عقیده‌ها منشأ ناخودآگاه دارند و انسان کنترلی بر آنها ندارد.

اما آگو آن بخش از آید است که بر اثر تماس با دنیای خارج شکل می‌گیرد و نقش آن هم این است که بین سه نیروی رقیب کارش را انجام دهد. یعنی یک نوع تعادل بین آنها ایجاد کند. این سه نیرو عبارت است از:

۱. فشارهای اجتماعی و واقعیت

۲. خواستهای اید برای ارضای فوری

۳. خواستهای اخلاقی سوپراگو

فقط آگوست که در قسمت خودآگاه ذهن است، آن هم نه همه آن، بلکه فقط بخشی از آن. چون گاهی بعضی کارهای آگو طوری ملکه ذهن می شود که آدم آنها را خودبه خود انجام می دهد.

تحقیقات فروید و دیگران نشان داد که فعالیتهای خودآگاه ذهن فقط بخش کوچکی از فعالیتهای آن است. قسمت عمده فعالیتهای ذهن در قسمت ناخودآگاه می گذرد. فروید برای استخراج فعالیتهای ناخودآگاه از شیوه های مختلفی استفاده کرد: تعبیر خوابهای بیمار، هیپنوزیس (خواب القایی)، روانکاوی به شیوه تداومی آزاد. البته او استفاده های درمانی هم از این روشها می کرد.

هدف سوررئالیست ها هم همین بود. همه سعی آنها این بود که قسمت خودآگاه ذهن را غیرفعال یا تضعیف کنند تا فعالیتهای قسمت ناخودآگاه ظاهر شود. چون در حالت عادی، یعنی هشیاری و بیداری، آگو نمی گذارد که فعالیتهای ناخودآگاه ظاهر شود. خواب را وقتی می بینیم که قشر مغز، که مرکز خودآگاه ذهن است، غیرفعال شود.

سوررئالیست ها، علاوه بر آن روشهای فروید، از روشهای مصنوعی هم برای استخراج محتویات ناخودآگاه استفاده می کردند، مثل توسل به ال اس دی و غیره.

آگو، که تقریباً مرادف با عقل و منطق است، در واقع نقش سانسورچی ذهن را دارد. آگوست که نمی گذارد ذهن تمام فعالیتهای خود را نشان دهد. اما چرا سوررئالیست ها این قدر به فعالیتهای ناخودآگاه ذهن علاقه مند بودند؟ فعالیتهای ناخودآگاه ذهن با آزادی کامل صورت می گیرد. و برای همین است که یک نوع غرابت و شگفتی در خود دارند و خیلی زیبا هستند.

امر شگفت و سوررئال

سوررئالیست‌ها دنبال آن نوع از زندگی و واقعیت بودند که ایجاد شگفتی می‌کند. واقعیت و زندگی برای کودک خیلی شگفت‌انگیز است. بعداً که آگو به وجود می‌آید و عقل رشد می‌کند، بسیاری از این شگفتیها هم از زندگی رخت برمی‌بندد. علت این است که عقل بسیاری از پدیده‌ها را تبیین می‌کند و رفته‌رفته بسیاری از چیزها حالت عادی و پیش‌پاافتاده پیدا می‌کند. گذشته از این، با رشد آگو آزادی تخیل هم بشدت محدود می‌شود و تابع قوانین و مقرراتی می‌شود که عقل بر آن تحمیل کرده است. اما وقتی که آگو غیرفعال می‌شود، مثل این است که آن شناخت و آن تبیینها از بین می‌رود و رابطه ذهن با اشیا و پدیده‌ها دوباره به آن حالتی برمی‌گردد که قبل از حاکمیت آگو وجود داشت. آن وقت شگفتی هم دوباره برمی‌گردد.

خلق این شگفتیها در هنر و روایت رئالیستی معمولاً از طریق تقلید از آن شگفتیهاست. اما سوررئالیست‌ها به دنبال تقلید نبودند. آنها حالت‌های اصیل این شگفتی را می‌خواستند نه تقلیدی از آن را. چون تقلید به کمک ضمیر خودآگاه و عقل صورت می‌گیرد و عقل هم خواه ناخواه براساس قواعد زیبایی‌شناسی و قوانین اخلاقی عمل می‌کند. و این یعنی یک چیز تکراری، چون براساس قواعد و قوانین و از روی الگو خلق می‌شود. در هر حال، انسان آن قدرها هم با این شگفتیها بیگانه نیست. علاوه بر دنیای کودکی، انسان در خواب هم خودبه‌خود با این حالتها روبه‌رو می‌شود. عشق و مستی‌ها و بسیاری از داروها هم می‌توانند این حالت را برای او ایجاد کنند.

گاهی هم بعضی مکانها این حالت را ایجاد می‌کنند. برتون در همین نادیا هم خواهد گفت که بعضی مکانهای پاریس برای او حالت مرموزی داشتند، مثل دروازه سن دُنی، خیابان بون نوول، تئاتر دو ماسک. شاید

برای همین بود که نادپارا هم در کوشک آنگو نوشت.
واقعیت یا امر شگفت همان است که در قاموس سوررئالیست‌ها به
سوررئال مشهور شد. اگر بخواهیم تعریفی از سوررئال ارائه دهیم تقریباً
یک چنین چیزی خواهد شد:

سوررئال آن واقعیتی است که در حالتی شبیه خواب و بیداری یا
برزخ بین خواب و بیداری هست. در این حالتها قسمت خودآگاه ذهن
غیرفعال است و نمی‌تواند قسمت ناخودآگاه و تخیل را سانسور کند. لذا
واقعیت و رؤیا در همدیگر حل می‌شوند و تصویرهای شگفتی ظاهر
خواهند شد. اشیا، چه واقعی باشند چه تخیلی، شباهتهای زیادی به
همدیگر پیدا خواهند کرد و روابط غریبی بین آنها ایجاد می‌شود. دنیاهای
سوررئالیستی اینها هستند:

– دنیای دیوانگان

– دنیای کودکان

– دنیای عشق

– دنیای مستی‌ها و نیمه‌هشیاری‌هایی که بر اثر مصرف بعضی از افیونها
و داروها به وجود می‌آید.

– دنیای نیمه‌هشیاری‌هایی که در بعضی از بیماریهای جسمی یا روحی
عارض می‌شود.

– دنیای تألمات شدید روحی

– دنیای خواب

– دنیای شهود و الهام شاعرانه

در تمامی این دنیاها، قسمت خودآگاه یا اصلاً شکل نگرفته است است
یا بر اثر بعضی عوامل تضعیف می‌شود و دیگر نمی‌تواند از ظاهر شدن
فعالتهای ناخودآگاه ذهن جلوگیری کند.

اتفاقات حیرت‌انگیز

اما حتی جلو چشم عقل هم زندگی می‌تواند باز شگفتی‌هایی از خودش نشان دهد. اینها عمدتاً تصادفها هستند.

یکی از معناهای تصادف وقوع خودبه‌خود و جالب دو چیز است که معمولاً زمانهای وقوعشان هم نزدیک هم است، اما مخصوصاً طوری هستند که انگار رابطه علت و معلولی با هم دارند، بدون اینکه البته هیچ رابطه‌ای بینشان باشد. بعضی از این جور تصادفها ممکن است واقعاً حیرت‌انگیز باشند و عقل را شدیداً به حیرت وادارند. برتون تا سال ۱۹۳۵ اینها را همان اتفاقات حیرت‌انگیز می‌خواند، اما در آن سال اصطلاح خاصی برایشان وضع کرد: *hasard objectif*، که معنای فارسی‌اش تصادف عینی یا تصادف هدفمند می‌شود و واقعاً هر دو این معنی‌ها را هم می‌دهد.

معمولاً در عالم خیال است که آدم این جور تصادفها را خلق می‌کند. اما همچنان که گفته شد، گاهی خود زندگی هم می‌تواند آنها را خلق کند. یعنی اینکه گاهی عینیت یا حالت عینی هم پیدا می‌کنند. از طرف دیگر، چون تصادفها بدون علت یعنی خودبه‌خود رخ می‌دهند هدفی هم ندارند. تا علت نباشد هدفی هم نمی‌تواند باشد. اما بعضی تصادفها طوری هستند که انگار واقعاً هدفی داشته‌اند.

برتون تعداد زیادی از این جور تصادفها را که از ۱۹۱۶ تا ۱۹۲۷ در زندگی‌اش رخ داده بود در نادیا نقل خواهد کرد.

ذهنیت و عینیت

سوررتالیسم فرزند رمانتیسم است که در قرن بیستم متولد می‌شود. رمانتیسم مکتب برتر دانستن احساسها و عواطف بر عقل و خردگرایی بود. رمانتیکها هنر را حاصل غلیان نیرومند و سرریز کردن احساسها

می دانستند. در نظر آنها تخیل شاعر مهمتر از هر چیزی بود. در بیانیه سوررئالیسم، که در سال ۱۹۲۴ منتشر شد، اولین چیزی که ستایش می شود تخیل است: «تخیل محبوبم! مخصوصاً این خصلت را دوست دارم که هیچ چیز را از قلم نمی اندازی.»

آزادی در شکل کامل خود فقط در دنیای تخیل برای انسان ممکن می شود. انسان فقط در دنیای تخیل است که می تواند به هر جا سر بزند و هر چیزی را برای خود ممکن سازد.

برتون تا آخر عمر خود همچنان ستایشگر تخیل و احساسها باقی ماند. او در مقدمه چاپ جدید و ویرایش شده نادیا هم، که در سال ۱۹۶۲ آن را نوشت، قبل از هر چیز باز به احساسها «ادای احترام» می کند و آنها را حتی از هر نوع اصلاح مستثنا می کند:

«... با این حال می پذیرد که هر چیزی را که جزء احساسات است، اعم از خوشایند یا ناخوشایند، استثنا کند، و کاملاً اعتماد می کند به آن — این، بدون شک، اصل همه چیز است — ...»
او در پایان همین مقدمه کوتاه هم باز یک بار دیگر این وفاداری اش به احساسها را تکرار می کند:

«ذهنیت و عینیت، در طول زندگی انسان، حمله هایی به همدیگر می کنند، و معمولاً اولی است که خیلی زود و با وضع بد میدان را ترک می کند. بعد از گذشت سی و پنج سال (رنگ و رو را نمی شود جدی نگرفت)، این تپارهای کوچک، که برای دومی در نظر گرفته ام، فقط حکم احتراماتی را دارد در حق بهتر گفتن، که تنها چیزی است که در دومی مهم است، حال آنکه بهترین حالت برای دیگری — که کماکان برایم مهمتر است — در نامه عاشقانه ای است سوراخ سوراخ از تیر خطاها، و در کتابهای شهوت انگیز با املاهای نادرست.»